

شهادت امیرالمؤمنین

بعد از جنگ نهروان و سرکوب خوارج برخی از خوارج از جمله عبدالرحمان بن ملجم مرادی ، و برک بن عبدالله تمیمی و عمرو بن بکر تمیمی در یکی از شبها گرد هم آمدند و اوضاع آن روز و خونریزی ها و جنگهای داخلی را بررسی کردند و از نهروان و کشتگان خود یاد کردند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که باعث این خونریزی و برادرکشی حضرت علی (ع) و معاویه و عمروعاص است . و اگر این سه نفر از میان برداشته شوند ، مسلمانان تکلیف خود را خواهند دانست . سپس با هم پیمان بستند که هر یک از آنان متعهد کشتن یکی از سه نفر گردد .

ابن ملجم متعهد قتل امام علی (ع) شد و در شب نوزدهم ماه رمضان همراه چند نفر در مسجد کوفه نشستند . آن شب حضرت علی (ع) در خانه دخترش مهمان بودند و از واقعه صبح با خبر بودند ، وقتی موضوع را با دخترش در میان نهاد ، ام کلثوم گفت : فردا جعه را به مسجد بفرستید .

حضرت علی (ع) فرمود : از قضای الهی نمی توان گریخت . آنگاه کمر بند خود را محکم بست و در حالی که این دو بیت را زمزمه می کرد عازم مسجد شد . کمر خود را برای مرگ محکم ببند ، زیرا مرگ تو را ملاقات خواهد کرد . و از مرگ ، آنگاه که به سرای تو درآید . جزع و فریاد مکن ابن ملجم ، در حالی که حضرت علی (ع) در سجده بودند ، ضربتی بر فرق مبارک خون از سر حضرتش در محراب جاری شد و محاسن آن حضرت وارد ساخت . شریفش را رنگین کرد . در این حال آن حضرت فرمود :

" فزت و رب الكعبه " به خدای کعبه سوگند که رستگار شدم سپس آیه ۵۵ سوره طه را تلاوت فرمود :

" شما را از خاک آفریدیم و در آن بازتان می گردانیم و بار دیگر از آن بیرونتان می آوریم .

حضرت علی (ع) در واپسین لحظات زندگی نیز به فکر صلاح و سعادت مردم بود و به فرزندان و بستگان و تمام مسلمانان چنین وصیت فرمود :

" شما را به پرهیزکاری سفارش می کنم و به اینکه کارهای خود را منظم کنید و اینکه همواره در فکر اصلاح بین مسلمانان باشید . یتیمان را فراموش نکنید ، حقوق همسایگان را مراعات کنید . قرآن را برنامه ی عملی خود قرار دهید .

نماز را بسیار گرامی بدارید که ستون دین شماست . حضرت علی (ع) در ۲۱ ماه رمضان به شهادت رسید و در نجف اشرف به خاک سپرده شد ، و مزارش میعادگاه عاشقان حق و حقیقت شد .

سوال یهودی

از علی بن ابیطالب (ع) روایت شده که چند تن یهودی خدمت رسول خدا (ص) آمدند و گفتند: ای محمد تویی که معتقدی رسول خدایی و آنی به شما وحی می شود چنانچه به موسی بن عمران پیغمبر وحی می شد. پیغمبر اکرم ساعتی خاموش شد و فرمود: آری من سید اولاد آدمم، من خاتم پیغمبرانم. گفت: ای محمد من ده کلمه از تو می پرسم که جز موسی بن عمران یا پیغمبر مُرسا یا فرشته مقرب نمی داند. پیغمبر فرمود: از من بپرس.

۱- بمن خبر ده از کلماتی که **خدا** برای **ابراهیم** برگزید چون خانه **کعبه** را ساخت. فرمود: **انها سبحان الله، والحمدالله، ولاله الاالله، والله اکبر** بودند. گفت: برای چه خانه کعبه را چهارگوش ساخت؟ فرمود: برای همین **چهار** کلمه. گفت: چرا نام آن را کعبه نهادند؟ فرمود: چون **وسط دنیا** بود. گفت: معنی چهار کلمه چیست؟ فرمود: **سبحان الله** برای بیزاری از آنچه بد انجام می دهد، **الحمدالله** شکر نعمت از خدا، **لااله الا الله** یگانه پرستی خدا، **الله اکبر** برترین و محبوبترین کلمه برای خداوند.

یهودی گفت: سؤال بعدی. فرمود: بگو از هر چه خواهی بپرس، **جبرئیل** سمت راست و **میکائیل** سمت پیش و جواب را به او تلقین می کردند.

یهودی گفت: چرا تو را **محمد** نامیدند و احمد و ابوالقاسم؟

پیغمبر فرمود: محمد برای آنکه در زمین ستوده باشم، احمد برای آنکه در آسمان ستوده باشم و ابوالقاسم برای آنکه خدای عزوجل دوزخ را تقسیم کرد که هر که بمن کافر گفت در دوزخ است و هر که به نبوت من است در بهشت.

یهودی گفت: سؤال دیگر. یا محمد بمن خبر ده چرا خدا به امت پنج نماز در پنج وقت واجب کرد

پروردگار عالم نماز را واجب کرد در زمانیکه **نماز عصر**: در ساعتی است که **آدم** از درخت ممنوعه خورده و او را از بهشت

بیرون کرد و به ذریه اش (نسل فرزندان) دستور داد تا روز قیامت این نماز را بخوانند. **نماز مغرب**: در ساعتی است که خدا

توبه آدم را قبول کرد و فاصله خوردن آدم از میوه درخت تا قبول **توبه اش** سیصد سال بود و همان فاصله از مغرب تا عشاء

است که آدم سه رکعت نماز خواند. یک رکعت برای گناه خود، یک رکعت برای گناه حوا و رکعتی هم برای توبه اش. **نماز**

عشاء: برای آنست که گور تاریک است و قیامت تاریکی دارد و خدا مرا و امتم را به این نماز فرمان داده تا گورشان روشن

گردد و بر صراط نوری به آنها عطا شود. **نماز فجر (صبح):** برای آنست که آفتاب بر دو شاخ شیطان برآید و خدا بمن دستور داد آن را بخوانم پیش از آفتاب زدن و آن نمازیست که فرشتگان شب و روز بر آن گواهند.

یهودی گفت: یا محمد بمن بگو چرا برای نماز **چهار موضع تن** که نظیف ترین مواضع بدن است باید شست؟ فرمود: چون شیطان آدم را وسوسه کرد و او نزدیک درخت رفت و به آن نگاه کرد تا آبرویش ریخت سپس برخاست و اول کسی بود که به گناه گام برداشت و **دست دراز کرد** و آن را بچید و از آن خورد و جامه از تنش ریخت و دست بر فرق سر نهاد و گریست و چون خداوند توبه اش را پذیرفت **وضوی** این چهار عضو را بر نسل او لازم کرد و به او دستور داد **روی** بشوید چون بدرخت نگاه کرد و **دو ساعد** بشوید تا مرفق (آرنج) برای آنکه آن را به درخت دراز کرد و **سر** را مسح کند که دست پشیمانی بر آن نهاد و **پاها** را مسح کند که بسوی گناه رفتند و بر امت من آب در **دهان** گردانند تا دل از حرام پاک شود و آب در **بینی** نمودن تا بو و گند دوزخ بر آنها حرام گردد. یهودی گفت: یا محمد همه را راست گفתי پاداش عمل کننده چیست؟ فرمود: اول بار که به آب دست زند برای **وضو** شیطان از او دور شود، چهره اش نورانی گردد و راحت از صراط بگذرد.

یهودی گفت: یا محمد برای چه **غسل جنابت** لازم است و از **بول و غایط** واجب نکرد؟ رسول خدا فرمود: چون آدم از درخت ممنوعه خورد در همه رگهایش و مو و تنش روان شد و چون با عیال خود جماع کرد از هر رگ و مویی آب در آمد و خدا بر نژادش واجب کرد تا قیامت بعد از جنابت غسل کنند ولی **بول و غایط** همان فضله انسانست و از آنها همان وضو واجب است.

فرمود: چون آدم از درخت ممنوعه در بهشت خورد سی روز در شکمش ماند و خدا سی روز گرسنگی و تشنگی را بر نژادش فرض کرد و آنچه در شب خورند از تفضل خداست (سوره بقره ۱۸۳)

گفت: یا محمد پاداش روزه چیست؟ فرمود: ۱- حرام تنش آب می شود. ۲- به رحمت خدا نزدیک می شود. ۳- سكرات مرگ بر او آسان می شود. ۴- در امان از گرسنگی و تشنگی قیامت باشد. ۵- خدا آتش برزخ بر او نرساند. ۶- از میوه های بهشت به او بخوراند.

یهودی پرسید: یا محمد چرا توقف در **عرفات مکه** داده شده در عصرها؟ پیغمبر اکرم فرمود: عصر همان ساعتی است که آدم گناه کرد و در منطقه عرفات مکه بر زمین آمد و به گریه و زاری پرداخت و خدا **توبه** او را پذیرفت و آنجا را ضامن

بهشت برای توبه کنندگان گردانید (توضیح نویسنده: در همان عرفات که از اذان ظهر تا اذان مغرب است حجاج در حج تمتع جمع شوند و به دعا و مناجات و گریه و زاری و توبه پردازند و در کوه عرفات امام حسین(ع) در زیر آفتاب سوزان تا غروب به دعا و مناجات پرداخت و هر که در عرفات توقف کند و از گذشته خود توبه کند و چون برگردد به عمل صالح پردازد خداوند ملائکه خود را گواه گیرد که اهل عرفات از دوزخ برکنار و بهشت بر آنها واجب است).

سپس یهودی به دین مبین اسلام ایمان آورد

حجیت سیره عقلا

پاسخ به این پرسش باقی می ماند که آیا راهکار عرفی بشر امروز برتر از راهکارهای مورد تایید شرع است؟ پاسخ به این پرسش را می توان این گونه بیان کرد: «اگر شریعت محمدی(ص) بدون توجه به توانایی بشر و خصوصاً میزان درک و فهم بشر عصر جاهلیت و آغاز دوره اسلامی، اقدام به تشریح راهکارهای عملی کرده بود و یا احکام او امضایی نبود، یعنی همان روش های مرسوم زمانه را با اندکی اصلاح نپذیرفته بود، و به اصطلاح فقهی، احکام «معاملات به معنی الاعم» در فقه اسلامی، تأسیسی بود و نه امضایی، ترجیح راهکارهای عرفی بر راهکارهای شرعی، مستلزم ترجیح درک و فهم بشری بر تشخیص حقیقت از سوی خدای رحمان بود و این امر مطمئناً مردود است. ولی حال که سخن از ترجیح فهم و درک رایج عقلای عصر حاضر بر فهم و درک رایج عقلای عصر جاهلیت (و زمان های مقارن با آن) است که البته به عنوان ملاک توان بشری آن روز، مورد تأیید خداوند و شریعت محمدی(ع) قرار گرفته، می توان با حفظ ایمان به روش بر حق شریعت محمدی(ع)، پذیرای این ترجیح شد. چرا که ملاک تأیید راهکارهای مرسوم آن زمان «رواج و قبول انسان» بوده و امروز که آن راهکارها کاربردی ندارد و از رواج افتاده و راهکارهای دیگری رایج شده است، همان ملاک پذیرفته شده نزد شارع مقدس، حکم می کند که توان و درک و فهم بشر امروز را جایگزین فهم و درک پیشینیان کنیم و نظر بشر امروز را بر دیدگاه بشر دیروز ترجیح دهیم.» در حقیقت این امر از نوع «تبدل مصداق» است. ملاک ثابت آن «رایج بودن راهکارهای مبتنی بر عقلانیت بشر در هر عصر و زمان است» که در زمان جاهلیت و آغاز اسلام، مصادیق خاص خود را داشته و امروز، مصداق های دیگری یافته است. به بیان فقهی «سیره عقلاء» از آن جهت مورد توجه و تأیید شریعت محمدی(ع) قرار گرفته که «عقل و فهم بشر در هر زمان» ملاک حقیقی برای تکلیف شرعی بوده است (لایکلف الله نفسا الاوسعها) و با کشف این «ملاک قطعی» و «تنقیح مناط واقعی» سیره عقلاء در هر زمان «حجت شرعی» خواهد بود و مطمئن خواهیم شد که نه تنها «ردع» و نهی شارع را در پی نخواهد داشت، بلکه تأکید و تکرار «لزوم عمل بر طبق آنچه با عقل و خرد

انسانی هماهنگ است و عدم لزوم پذیرش آنچه ناهماهنگ است» که در بخش دوم (شماره ۲) به تبیین آن پرداختیم، نشانگر تأکید اسلام بر «صحت عمل به سیره عقلاء» در هر عصری است. اصولاً سخن از ترجیح دیدگاه بشر بر تشخیص الهی نیست، بلکه سخن از ترجیح دیدگاه انسان ها بر هموعان خویش است. تنها امری که سبب توهم گردیده تا آن را از نوع ترجیح فهم بشر بر فهم الهی قلمداد کند، تأییدی است که شارع مقدس از سیره و رفتار پیشینیان کرده است و هیچ تردیدی وجود ندارد که تنها ملاک این تأیید، میزان توانایی عقلی و انس پیشینیان با آن راهکارها و عادلانه تر بودن روش های انسانی مورد تأیید شرع بر روش های مخالف در همان زمان بوده است و این امر، هرگز به منزله تأیید قطعی و «تهایی دانستن عدالت موجود در آن راهکارها» نبوده و نیست. بنابراین با کشف ملاک قطعی حاکم بر حجیت سیره عقلاء، معلوم می شود که «سیره عقلاء» از آن جهت که بیانگر میزان عقلانیت جامعه بشری است و نمی توان بشر را به «فوق طاقت و تحمل» او تکلیف کرد، حجت است و در زمان حاضر، نیز سیره عقلاء بشر امروز، حجت است و معلوم است که «رفتارهای عقلانی و منطقی عقلاء» مورد نظر است. به اصطلاح فقهی از آن جهت که عاقل اند و از عقل بهره می گیرند (بماهم عقلاء) رفتارهای آنان پذیرفته می شود و هر جا که توافقی بین عقلاء (اکثریت آنان) حاصل نشود، نمی توان به تأیید آن اقدام کرد. البته این مطلب نیز باید روشن شود که آیا عقلاء هر جامعه و در هر مکانی، مستقلاً مورد توجه قرار می گیرند یا عقلای تمام جوامع بشری مورد توجه اند. یعنی آیا «سیره عقلاء ایران» می توان منشأ حکم به جواز کاری شود، در حالی که مثلاً «سیره عقلاء فرانسه» آن را غیرمجاز اعلام می کند؟ روشن است که در زمان نزول وحی، امکان اطلاع از جوامع مختلف و دور دست بسیار کم بود ولی بازهم «سیره متشرعه» از «سیره عقلاء» تفکیک شد و در برخی روایات و نقل های تاریخی بیان گردیده که جامعه اسلامی، اطلاع اجمالی از رفتارهای ایرانیان، رومیان، قبطیان و سایر مجامع انسانی داشته و وقتی سخن از سیره عقلاء به میان می آمد، به برداشت های آنان نیز توجه شده است.

مثلاً امیرمؤمنان در عهدنامه خود به مالک اشتر، وقتی سفارش بسیار موکد خود درباره لزوم پایبندی به عهد و پیمان و مجاز نبودن سوءاستفاده از قدرت برای تفسیر پیمان ها به نفع قدرت و قدرتمندان و یا حرمت موکده نقض آن را اعلام می کند، می فرماید: «بدان که بشر با تمامی اختلاف نظرها و تفاوت ها در مقام عمل، در این نکته اشتراک نظر دارند که نقض عهد و پیمان را مجاز نمی دانند و پایبندی به آن را لازم می شمارند» بنابراین در زمان حاضر که امکان دستیابی به رفتار سایر عقلاء در تمامی مجامع بشری فراهم است و در کمترین زمان می توان از رویکرد آنان نسبت به پدیده ای اطلاع یافت،

تجزیه سیره عقلا به مکان های خاص، ظاهراً درست نیست و باید مقصود از آن را «سیره اکثریت همه عقلای بشر» قرار داد. این امر در مورد مسایلی که مربوط به «حقوق انسانی» است از اطمینان بیشتری برخوردار است ولی در امور خاص زندگی قومی و ملی و یا رفتارهای فردی، که تعارضی با «حقوق عمومی و اساسی انسانی» ندارند می توان آنها را به محدوده خاص خود احاله کرد. به این فراز از بیان امیرمومنان علی(ع) که علت آمدن انبیاء و در حقیقت «هدف حضور دین در زندگی بشر» را توضیح می دهد، توجه کنیم که فرمود: «خدا، فرستادگانش را به سوی بشر فرستاد و انبیائش را چون تیری به سوی آنان انداخت تا وفای به عهد و پیمان فطری آنان را گوشزد کرده و... عقل مدفون بشر را پیش چشم او آشکار کنند امیرمومنان نیز در روایت معروفش «اسلام» را به معنی «تسلیم در مقابل حق» معرفی می کند و این زمینه ها، پذیرش مقیاس بودن عدالت را به عنوان مبنای احکام شرعی (که در برخی روایات به آن تصریح شده است) (و معیار پذیرش راهکارهای عملی، آسان می کند. وقتی که می فرمایند: خلاصه و محصول تمامی شرایع (یهود، مسیحیت، اسلام به معنی خاص کلمه و...) حکم به عدالت است، و تنها دو شریک دیگر دارد، یعنی «حق گویی و وفای به عهد و پیمان»، هر گونه تردیدی در ملاک و مبنا بودن عدالت برای کلیه احکام شرعی، منتفی می شود.

صفات قلوب کفار از دیدگاه

آثار و موانع ذکر ارکان سعادت بشر تشبیهات در مورد عالم بی عمل

کلمه قلب در قرآن و احادیث در موارد بسیاری استعمال شده و از اهمیت خاصی برخوردار است. البته مراد از قلب همین جسم صنوبری شکل نیست که در طرف چپ بدن قرار گرفته و با ضربان مداوم خود خون را به تمام بدن می فرستد و حیات حیوانی را تداوم می دهد، زیرا در قرآن شریف چیزهایی به قلب نسبت داده شده که با این جسم صنوبری شکل تناسب ندارد. بنابراین باید گفت: مراد از قلب همان گوهر مجرد ملکوتی است که انسانیت انسان به آن بستگی دارد.

مقام قلب در قرآن

مقام قلب در قرآن آنچنان عالی است که آنجا سخن از وحی یعنی ارتباط انسان با خدا به میان می آید قلب ذکر می شود. خداوند در قرآن به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحَ الْأَمِينِ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ؛ رُوحَ الْأَمِينِ قَرَأَنَ رَأَى قَلْبَ تُو نَازَلَ كَرَدَ تَأِز بِيْم دَهْنْدَا نَ بَاشِي (سوره شعراء _ ۱۹۴). مقام قلب آنچنان عالی است که می تواند فرشته وحی را ببیند و سخنش را بشنود. در قرآن می فرماید: فَأَوْحِيَ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَى مَا كَذَبَ الْفِرَادَ مَا رَأَى؛ خدایا بنده اش وحی کرد و قلب پیامبر در آنچه مشاهده کرد دروغ نگفت. (سوره نجم _ ۱۱)

حیات ما بستگی به قلب و روح دارد، اوست که بدن را اداره می‌کند. تمام اعضا و جوارح مسخر او هستند و همه اعمال و حرکات از قلب سرچشمه می‌گیرد. پس سعادت و شقاوت انسان به چگونگی قلب او بستگی دارد. از قرآن و احادیث استفاده می‌شود که چنانکه بدن انسان گاهی سالم است و گاهی بیمار، قلب او هم سالم است و گاهی بیمار. خدا در قرآن می‌فرماید: روزی که مال و اولاد برای انسان سود ندارند مگر کسی که با قلب سالم به سوی خدا رجوع کند (سوره شعراء _ ۸۹) و نیز می‌فرماید: به درستی که در این (هلاکت تبهکاران) تذکر است برای کسی که قلب داشته باشد (سوره ق _ ۳۷) چنانکه ملاحظه می‌کنید در این آیات سلامت به قلب نسبت داده شده و سعادت اخروی انسان را منوط به این می‌داند که با قلبی سالم و خاشع به سوی خدا باز گردد. از طرف دیگر خداوند بعضی از قلب‌ها را به عنوان قلب بیمار معرفی می‌کند. از باب نمونه می‌فرماید: در قلوب آنان بیماری بود پس خداوند بیماری آنها را اضافه کرد (سوره بقره _ ۱۰) و یا در جای دیگری می‌فرماید و اما کسانی که در قلبشان بیماری وجود داشت پس بر آلودگی دلشان بیافزود (سوره توبه _ ۱۲۵). در این آیات، کفر و نفاق و دوستی با کفار به عنوان بیماری قلب معرفی شده که از این آیات اینگونه استفاده می‌شود که قلب و روح انسان نیز مانند بدن بیمار می‌شود و بیماری قلب به مراتب از بیماری جسم خطرناکتر و صعب‌العلاج‌تر می‌باشد.

منجی راز

آگاه باشید به زودی کسانی ادعای مشاهده مرا خواهند کرد. آگاه باشید هر کس قبل از خروج سفیانی و شنیدن صدای آسمانی، ادعای مشاهده مرا کند، دروغ گو و افترا زننده است.

راز ورانه ترین تفکر حاکم بر تاریخ مساله منجی آخرالزمان است به گونه ای که سوای از دین مبین اسلام بخش اعظمی از تمام کتابهای آسمانی را ظهور منجی آخرالزمان شکل می‌دهد.

حواریون مسیح را جملگی عقیده بر آن است که عیسی به زودی بازمی‌گردد تا ملکوت آسمان را بر روی زمین مستقر سازد. در رساله پطرس رسول مذکور است: "لکن انتهای همه چیز نزدیک است"، پس خرداندیش و برای دعا هوشیار باشید. رساله اول یوحنا رسول می‌گوید: "ای بچه‌ها، این ساعت آخر است و چنانکه شنیده اید که دجال می‌آید، الحال هم دجالان بسیاری ظاهر شده‌اند."

این نگاه در تفکر دین زردشت و آیین بهی صورتی جذاب تر بخود می‌گیرد

آنچنان که از کتاب اوستا و سروده های زردشت یشتها برمی آید جهان به دوره های مختلف تقسیم شده است و ما هم اکنون در عصر " کیلیوگا " یعنی " عصر ظلمت " بسر می بریم.

بر طبق روایت های زردشتی ماخوذه از کتاب اوستا و یشتها صاحبان اصلی جهان سوشیانتها (منجیان) هستند. این سوشیانتها که گاه پنهان و گاه حاکمند آنچنانند که در دوره حاکمیت آنها جهان آبادان و پر از عدل و داد است و ددان و دیوان و اهریمنان را برمی اندازند و عدل و داد را پایه ریزی و جهان را آبادان می کنند. تصویری که از این سوشیانتها در کتاب یشتها به تصویر کشیده شده چون باد بهاری است که زندگی بخش است و گرمی زندگی و طراوت و شادابی را برای جهان به ارمغان می آورد. حکومت این افراد چون صاحب فره ایزدیند نه تنها بر آدمیان، بلکه بر دد و دام و مرغ و ماهی و زمین و آسمان مشتمل است. به گونه ای که همه عناصر منقاد به تبعیت از آنانند و البته همین منابع متذکر به این نکته اند که تنها صاحبان فره ایزدی (سوشیانتها) هستند که حاکمان واقعی روی زمین هستند. منابع زردشتی همچنین تصویر کاملی از آخرالزمان ارائه می دهند. آنچنان که از کتاب مستطاب شاهنامه نیز برمی آید وقتی فریدون آن صاحب فره گذشتگان ضحاک (دهاک) ماردوش را به بند می کشد و قصد نابودی اهریمن را دارد از جانب حضرت پروردگار خطاب می رسد که اکنون وقت کشتن اهریمن نیست و می بایست او را در البرز کوه به بند کرد. گرچه در کتاب شاهنامه؛ حکیم طوس توسن سخن را از این بیشتر نمی راند اما در کتاب یشتها آمده است همین (دهاک) آن صاحب ده عیب بزرگ در آخرالزمان بند می گسلد و حاکمیت تمام و کمال بر جهان می یابد. و عجا که حکیم توس در کتاب مستطاب شاهنامه چه تصویر خارق العاده ای در همین اندک بررسی حکومت دهاک به دست می دهد.

پس بگذارید قصه را از اول برایتان بازگو کنم. در کتاب شاهنامه در مقدمه داستان ضحاک آمده است که جمشید میراث دار خرد ابزاری و دانش پیشینیان که البته پدران او این هر دو را در مبارزه با اهریمن آموخته اند بواسطه عدم ارتباط با سروش (جبرئیل) گمراه شده است. آنچنانکه پس از آبادانی جهان و رفع بیماریها و بند کردن آنها و غیره؛ غیر از خود خدایی دیگر نمی بیند و همه این آبادانیها و بی مرگی و خوشیهای زمانه خود را نه به خداوندگار، که به خود نسبت می دهد پس لاجرم خود را خداوندگار می نامد و دیگران را امر به پرستش خود می کند. گردن نهادن مردمان بدین فرمان جمشید از یک سوی و گردن کشی جمشید و سر از فرمان خداوندگار کشیدن از سوی دیگر، سر از داد کشیدن و به بیداد گرویدن و سزای خداوندگاری نگذاردن، و دعوت دیگران به حماقت و پرستش انسانی به مثابه خود به جای حضرت پروردگار بنای سنتی دیگر را از جانب حضرت پروردگار تقریر می کند. از آنسوی در دشت نیز گزاران، پدر ضحاک (مرداس) حکمرانی می کند حاکمی

عادل که شبها به زنده داری و عبادت خداوند تبارک و تعالی مشغول است. و روزها به امور ملک و ملکداری. او را فرزند می است بنام دهاک (ضحاک) که مادرش خود در نهان پتیاره و جادو است. اتفاق را اهریمن در کمین که از راز وجودی ضحاک باخبر است طرح دوستی با ضحاک می افتد و برای نابودی جهان و گرایش از داد به بیداد طرحی در می افکند و حيله ای می گسترد و به طمع حکومت ضحاک را می فریبید که بر سر راه مرداس زاهد و خداترس کمین بگسترد و چاهی بپا نماید که مرگ مرداس تنها راه حکومت ضحاک است و پسر که ناخلف است و البته از صلب اهریمن، با اهریمن در موافقت می آید حيله کارگرمی افتد و مرداس در چاه مکر ضحاک جان به جان آفرین تسلیم می کند.

درنمایی دیگر پس از پادشاهی ضحاک بر دشت نیزه گذاران به موافقت ایرانیان حمله ای به بخش دیگر سرزمین ایران شریعت صورت می گیرد و پس از رفع جمشید، ضحاک پادشاه مطلق العنان جهان می گردد. در سناریویی دیگر ضحاک در نقش معلم و آشپز ظاهر می گردد تا آنکه پس از بوسه بر شانه های ضحاک، دو مار اژدها صولت از این بوسه ها بر شانه های ضحاک می رویند و اهریمن در نقش طبیب چاره آرامش پادشاه را بر خوراندن مغز جوانان بر این دوما می داند. و اینچنین است که سنت حضرت پروردگار تحقق می یابد و جمشید که خود به واسطه امتناع از عبودیت، خود ضحاک شده بود اکنون ضحاک به جای آن می نشیند. حکومت ضحاک در بیان ورجاوند طوس حکومت انسان مدار است.

در این دوره آسمان در زندگی بشر جایی ندارد و نمونه همین کلام حضرت علی(ع) می شود که زندگی بدون دین پر از وحشت است و همینگونه هم هست. مردمان در وحشت زندگی می کنند و ضحاک که به تعبیری مغز جوانان خوراک ماران اوست انسانها را از اندیشه تهی می کند. در این دوره چنانکه خداوندگار خداوند رخس می گوید:

هنر خوار شه جادویی ارجمند *** نهان راستی آشکارا گزند

در تفکرات اسطوره ای ایرانی و آیین زرتشتی چنانکه پیش از این نیز یادآور شدیم آخرالزمان عصر تجلی و حکومت ضحاک و به بیان دیگر عصر انسان مداری و جهان عاری از خداوند است.

به سخن دیگر در این دوره تفکرات آسمانی و دین در اندیشه های بشری جایی ندارد و بشر انسان مدار، زمین را مدینه فاضله خود می داند. چاره این فراموشی حماقت است و از این روی باز در اندیشه پیشینیان از ظهور اهریمنی یک چشم و لوچ به نام "بوشاسپ" خبر داده شده است که تیر حماقت و سستی بر جان و روان آدمیان می زند و این اهریمن در کتاب اوستا همان است که گرشاسب که سرگذشت آن را به طور کامل در گرشاسب نامه اسدی طوسی که به زعم شاعر آن از

ملحقات شاهنامه است می خوانیم، بواسطه اهانت به آتش که مظهر اندیشمندی در تفکرات زردشتی است از تیر آن به خواب رفته است.

در کتاب "یشتها" پیش بینی های دیگری نیز از آخرالزمان شده است. در همین کتاب باز آمده است که در آخرالزمان جهان به واسطه حکومت ضحاک به حدی از آلودگی می رسد که آبها در پیشگاه حضرت پروردگار زبان به گلایه می گشایند و از این آلودگی می نالند و می گویند که اگر سوشیانت ها نیایند ما جاری نمی شویم. یشتها از زبان گیاهان نیز از اینچنین تقاضایی از خداوند حکایت دارد به گونه ای که گیاهان می گویند اگر سوشیانتها نیایند ما دیگر نمی روییم. همین امر دوباره همه ارکان طبیعت مانند کوه، دریا و.... غیر روایت می شود.....

نکته های برجسته از سیره امام علی (علیه السلام)

۱ - در جریان شورای شش نفری که به دستور عمر برای انتخاب خلیفه بعد از او تشکیل شد، عبدالرحمان بن عوف که خود را از خلافت معذور داشته بود ظاهراً در مقام بی طرفی قرار گرفت و نامزدی خلافت را در امام علی و عثمان منحصر دانست و بر آن شد تا در میان آنان یکی را برگزیند.

از علی خواست تا با او به کتاب خدا و سنت رسول الله و روش ابوبکر و عمر بیعت کند.

اما امام علی (علیه السلام) فرمود: «من بر اساس کتاب خدا و سنت رسول خدا و طریقه و روش خود در این کار می کوشم.» اما همین مسأله چون به عثمان پیشنهاد شد، در دم پذیرفت و به آسانی به خلافت رسید!

۲ - امام علی (علیه السلام) پس از قتل عثمان آن گاه که بنا به درخواست اکثریت قاطع مردم مسلمان، ناچار به پذیرش رهبری بر آنان گردید، در شرایطی حکومت را به دست گرفت که دشواری ها در تمام زمینه ها آشکار شده بود، ولی امام با همه مشکلات موجود، سیاست انقلابی خود را در سه زمینه: حقوقی، مالی و اداری، آشکار کرد.

الف - در عرصه حقوقی: اصلاحات او در زمینه حقوقی، لغو کردن میزان برتری در بخشش و عطا و یکسانی و برابر دانستن همه مسلمان ها در عطایا و حقوق بود و فرمود: «خوار نزد من گرامی است تا حق وی را باز ستانم، و نیرومند نزد من ناتوان است تا حق دیگری را از او بگیرم.»

ب - در عرصه مالی: امام علی (علیه السلام) همه آنچه را که عثمان از زمین ها بخشیده بود و آنچه از اموال که به طبقه اشراف هبه کرده بود، مصادره نموده و آنان را در پخش اموال به سیاست خود آگاه ساخت، و فرمود: «ای مردم! من یکی از شما میم، هر چه من داشته باشم شما نیز دارید و هر وظیفه که بر عهده شما باشد بر عهده من نیز هست.

من شما را به راه پیغمبر می‌برم و هر چه را که او فرمان داده است در دل شما رسوخ می‌دهم.

جز این که هر قطعه زمینی که عثمان آن را به دیگران داده و هر مالی که از مال خدا عطا کرده باید به بیت المال باز گردانیده شود.

همانا که هیچ چیز حق را از میان نمی‌برد، هر چند مالی بیابم که با آن زنی را به همسری گرفته باشند و کنیزی خریده باشند و حتی مالی را که در شهرها پراکنده باشند آنها را باز می‌گردانم.

در عدل، گشایش است و کسی که حق بر او تنگ باشد، ستم بر او تنگتر است.»

ج - در عرصه اداری: امام علی (علیه السلام) سیاست اداری خود را با دو کار عملی کرد:

۱ - عزل والیان عثمان در شهرها.

۲ - واگذاشتن زمامداری به مردانی که اهل دین و پاکی بودند.

به همین جهت فرمان داد تا عثمان بن حنیف، والی بصره گردد و سهل بن حنیف، والی شام، و قیس بن عباد، والی مصر و ابو موسی اشعری، والی کوفه، و دربارۀ طلحه و زبیر که بر کوفه و بصره ولایت داشتند نیز چنین کرد و آنها را با ملایمت از کار بر کنار ساخت.

امام (علیه السلام) معاویه را عزل نمود و حاضر به حاکمیت چنان عنصر ناپاکی بر مردم شام نبود.

موضع امام در آن شرایط و اوضاع، هجوم به معاویه و پاکسازی او از نظر سیاسی بود.

او خویشتن را مسئول می‌دید که مسقیماً انشعاب و کوشش در تمرد و سرپیچی غیر قانونی را از بین ببرد و این خلل را معاویه و خط بنی امیه به وجود آورده بودند.

امام (علیه السلام) می‌بایست این متمرّدان را پاکسازی کند؛ زیرا پاکسازی کالبد اسلام از آن پلیدی‌ها، وظیفه امام بود؛ هر چند امری دشوار می‌نمود.

به عبارت دیگر علت عزل معاویه و اعلان جنگ بر ضد او، انگیزه مکتبی بود که انگیزه ای بزرگ به شمار می‌رفت.

و بدین گونه امام علی (علیه السلام) در دو میدان نبرد می‌کرد: میدانی بر ضد تجزیه سیاسی و میدانی بر ضد انحراف داخلی در جامعه اسلامی، انحرافی که در نتیجه سیاست سابق از جبهه گیری غیر اسلامی شکل گرفته بود.

و از اینجا ارزش کارهای امام (علیه السلام) در پاکسازی آن اوضاع منحرف و باز ستاندن اموال از خائنان، بی هیچ نرمی و مدارا، آشکار می‌گردد.

امام علی(علیه السلام) می‌فرمود: «همانا که معاویه خطی از خطهای اسلام و مکتب بزرگ آن را نشان نمی‌دهد بلکه جاهلیت پدرش ابوسفیان را مجسم می‌سازد.

او می‌خواهد موجودیت اسلام را به چیزی دیگر تبدیل سازد و جامعه اسلامی را به مجمعی دیگر تغییر دهد، می‌خواهد جامعه ای بسازد که به اسلام و قرآن ایمان نداشته باشند.

او می‌خواهد «خلافت» به صورت حکومت قیصر و کسری در آید.» با همه مشکلاتی برای که امام(علیه السلام) پیش آمد آن حضرت از مسیر خویش عقب نشینی نکرد، بلکه در خط خویش باقی ماند و کار ضربه زدن به تجزیه طلبان را تا پایان زندگانی شریف خود ادامه داد و تا آن دم که در مسجد کوفه به خون خویش در غلطید، برای از بین بردن تجزیه، با سپاهی آماده حرکت به سوی شام بود تا سپاهی را که از باقی سپاهیان اسلام جدا شده بود و به رهبری معاویه اداره می‌شد از بین ببرد.

بنابراین امام(علیه السلام) در چشم مسلمانان آگاه تنها کسی بود که می‌توانست پس از عمیق شدن انحراف و ریشه دوانیدن آن در پیکره اسلام، دست به کار شود و با هر عامل جور و تبعیض و انحصار طلبی بجنگد.

از میان سخنان سازنده امام(علیه السلام)، چهل حدیث را که هر کدام درسی از معارف پربار آن «انسان کامل» است برگزیدم، باشد که در پرتو اشعه تابناک آن خورشید هدایت و ولایت، فضای تاریک جهل و ضلالت را بشکافیم و به رشد و تعالی کامل انسانی خویش نائل آییم.

معصومیت چهره ها و گناه؟!

اینو شنیدی

که انسان هایی که کار بد می کنن

معصومیت چهر هاشون رو از دست میدن ؟

اره

نور الهی از چهره شون دور میشه

مثل تاریکی و روشنایی

وقتی نور باشه تاریکی نیست

و وقتی نور را حبس کنی یا از بین ببری تاریک میشه

دو چیزی که متضاد باشند با هم نمیتونند کنار هم بموند

توی قلب ادماها هم همین طوریه

خداوند میفرماید یا من یا بقیه

چون این مسئله شراکت بردار نیست

واقعیت هم همینه

اگه ما با خودمون صادق باشیم میبینیم که در آن واحد نمیتونیم هم به فکر خدا باشیم هم از اون دور باشیم

یا اینیم یا اون

البته خداوند از اون جایی که خیلی مهربون و خیلی خیلی ما رو دوست داره خیلی مواظبمونه

همینکه ما رو ، رو به سرازیری می بینه یه چیزایی پیش میاره که دوباره بسوی او برگردیم

حرم امام رضا(ع) :

موقع سال تحویل دوستم، کنار من بود

از من یه سوالی پرسید و خواست صادقانه جوابشو بدم

پرسید دوست داشتی چه کسی الان پهلو تو بود

گفتم هیچ کس

خیلی تعجب کرد

بعدش هم شاید ناراحت شد

که شامل خودش هم میشده این حرف من و گفت یعنی منم زیادیم دیگه!

من گفتم : سعی کردم در این لحظات حضور تو را نادیده بگیرم

تا راحت باشم و یا سعی کردم باهت راحت باشم

تا این لحظات رو از دست ندم

بعد که اومدیم هتل بخاطر اینکه از شدت جمعیت مسیر اون عوض شد و در هتل ماندیم تا اژانسی برسه و اونو برسونه به منزلش

براش توضیح دادم منظورم چی بود و اون متوجه شد

وقتی ادم دلشو به خدا بده اون برای همه ی لحظاتهش کفایت میکنه

احسای تنهایی نمیکنه

احساس شکست نمیکنه

همیشه شاده حتی وقتی پر از مصیبتیه اطرافش یا حتی برای خودش

عشق میکنه از حس حضور اون

و دلش تنگ میشه اگه روز مرگی وقت خلوت کردن با حضرت دوست رو ازش بگیره

حال بر میگردد به سوال { } که انسان هایی که گناه می کنن

معصومیت چهر هاشون رو از دست میدن ؟ { }

حالا ادمی که باید اینطور باشه

اگه روزی مرگ اومد سراغش

دور میشه

و اگه گناه کرد خیلی دور تر

بعد معلومه دیگه سر این قلب بیچاره جز تاریکی چی میاد

تازه بدتر اینه که همه ی این انرژی های منفی که نور و انرژی الهی رو از ما دور کردن به اطراف صادر میشه

و دیگران رو هم تحت تاثیر میزاره ؟

و بعد دوباره به خود ادم بر میگرده .

و یه تاریکی بیشتر

نمازها روزانه ما قراره که چشمه ای برای شستشوی روح ما باشه

ذکر های ما

دعا های ما

اینها باید با تمام توجه باشه تا بیشترین اثر خود رو بزاره

پس با توجه و تمرکز به خداوند از این چشمه بی منتها فیض ببریم

و هرچی به این منبع نور نزدیک بشیم

به این منبع پاکی و صفا

معصومیت ما بیشتر میشه

در پناه حق

روزه کودکان در فرهنگ مردم

بعضی از کودکان که هنوز به سن بلوغ نرسیده اند با تقلید از بزرگتران و یا تشویق پدر و مادرشان سحر همراه بزرگترها بیدار

می شوند و روزه می گیرند. بلند شدن درسحر و نشستن پای سفره سحری برای بچه ها بسیار شیرین و دوشست داشتنی

است. روزه این کودکان اغلب تا ظهر ادامه می یابد. ساعتی به ظهر مانده والدین کودک به صورت و چشمان کودک دقیق

می شوند تا ببینند آیا قادر به تمام کردن روزه هست یا نه. در صورتی که ضعفی در او ببینند یا به قول یزدیها مشاهده

کنند: "چشمه‌هایش کله ملق می زند" می کوشند فرزندشان را راضی کنند روزه اش را بخورد و روزه "پیوندی" بگیرد. روزه

پیوندی اصطلاحی است که به دو نصف روز روزه بچه ها می گویند و پدر و مادر به فرزندشان می گویند: "خداوند دو نصف

روز روزه شما را به هم پیوند می زند و یک روز حساب می کند."

والدین کودک عقیده دارند ثواب اولین روزه چنین کودکانی به پدر و مادرشان تعلق دارد و آنان در مقابل روزه فرزندشان

مقداری پول یا اسباب بازی و درروستاها گاو یا زمین و باغی به او می بخشند تا هم ثواب روزه اش را بخرند و هم او را

تشویق به گرفتن روزه بکنند.

در فین کاشان به "روزه پیوندی" روزه "گنجشکی" و در بیرجند و تربت حیدریه و تربت جام روزه "چقوکی" می

گویند.

در کاشان بچه هایی که بالغ نشده اند روزه گنجشکی می گیرند و جوانانی که اولین روزه واجبشان را می گیرند - دختران نه

سال و پسران پانزده سال - در اولین روز ماه رمضان هنگام افطار از والدینشان می خواهند هدیه ای به آنها بدهند تا افطار

کنند و می گویند اگر هدیه ای ندهید همان طور تشنه و گرسنه خواهیم ماند و به این وسیله هدیه ای از پدر و مادرشان دریافت می کنند.

در دانسغان رامند قزوین نیز کودکان کمتر از پانزده سال نصف روز روزه می گیرند و پدر و مادر به آنها می گویند: " یک تکه پارچه آبی و یک تکه پارچه سفید را با هم گره بزنید و در آب قنات بیندازید تا روزه شما کامل شود" در جهرم پدر و مادر به فرزند خردسالشان که روزه می گیرد می گویند: " هر روز نصف روز روزه بگیر آخر سر روزه های نصفه را می دهیم استاد ملکی دوز به هم بدوزد و یک ملکی برایت درست کند." روز عید فطر هم پدر برای فرزندش یک جفت ملکی می خرد و دل او را شاد می کند. اما اگر پدری مقدورش نباشد برای فرزندش هدیه بخرد، به او می گوید: " درست روزه نگرفتی و نخ هایی که استاد ملکی دوز با آن ملکی (گیوه) را دوخت پاره شده است." و با این حرف از ناراحتی فرزندش می کاهد.

در صغاد آباده مادران به فرزندان نابالغان که روزه می گیرند یک مرغ سیاه و یک خروس سفید که معتقدند شگون دارد هدیه می دهند.

پدران و مادران کازرونی نسبت به روزه گرفتن کودکانشان بسیار مقید می باشند و عقیده دارند اگر فرزندانشان را از کودکی به نماز و روزه عادت ندهند در بزرگی مشکل بتوان انتظار داشت که وظایف شرعیشان را به جا آورند و در روز قیامت مورد بازخواست خداوند قرار می گیرند. وقتی می خواهند بدانند بچه ای روزه است یا نه به زبانش نگاه می کنند اگر کمی سفید باشد علامت آن است که چیزی نخورده و روزه دار است. اما اگر زبانش سرخ باشد می گویند " روزه پس کوزه ای گرفتی " یعنی روزه ات را پشت کوزه آب گرفتی. این اصطلاح را در مورد اشخاص بالغ هم که روزه خواری می کنند به کار می برند. در سرایان فردوس به کودکان می گویند: " روزه های نصفه شما را به ملائکه می دهیم تا به هم بدوزند." بچه ها هم تا ظهر روزه می گیرند و ظهر ناهار می خورند و مجدداً تا افطار جز آب چیزی نمی خورند. به بچه ها می گویند آب نمک ندارد و روزه تان باطل نمی شود تا بچه ها از تشنگی ناراحت نشوند. کودکانی که مریض می شوند مادر برای آن که از نگرانی فرزند بکاهد برای هر روز که موفق نشود روزه بگیرد ده سیر گندم به فقیر می دهد و به فرزندش می گوید ملائکه در نامه اعمال او گناهی ثبت نمی کنند.

در روستای قنبرجه گروس دختران هشت ساله و پسران ده ، دوازده ساله را به روزه گرفتن تشویق می کنند و به آنان بره ، بزغاله یا گوساله ماده ای هدیه می کنند. به پسران ممکن است کره اسب ماده نیز بدهند. تمام زاد و ولد حیوان پیشکشی هم به آن پسر یا دختر تعلق می گیرد و دختران هنگامی که عروسی می کنند آنها را باخود به خانه شوهر می برند.

در اردکان یزد برای تشویق بچه ای که روزه می گیرد چیزی می خردند یا یکی دو متر از باغچه خانه را به او می دهند تا درخت یا سبزی بکارد. آنهايي هم که باغ و ملکی دارند یکی دو درخت میوه به فرزندشان که روزه اول را گرفته است می بخشند.

در برد سیر کرمان بچه ای که روزه اولش باشد افطار نمی خورد تا بزرگ خانواده به او " سرروزه ای " بدهد. سر روزه ای هدیه ای است که پدر و مادر درقبال روزه اول به فرزندشان می دهند.

در مشهد تمام بچه ها مخصوصاً دخترها را از هفت سالگی وا دار می کنند روزه بگیرند تا به روزه گرفتن عادت کنند وزمانی که روزه بر آنها واجب می شود به زحمت نیفتند. سال اول فرزندشان را تشویق می کنند یک روزه روزه " گنجشکی " بگیرد و سال دوم سه روز و به این ترتیب هر سال که می گذرد چند روز به روزه او اضافه می کنند.

خطبه بدون نقطه امام علی علیه السلام

الحمد لله اهل الحمد و ماواه و له اوكد الحمد و احلاه و اسرع الحمد و اسراه و اطهر الحمدو اسماه و اكرم الحمد و اولاه ، الحمد لله الملك المحمود و المالك الودودمصور كل مولود و مأل كل مطرود، ساطح المهباد و موطن الاطواد و مرسل الامطار و مسهل الاوطار، عالم الاسرار و مدرکها و مدمرالاملاک و مهلکها ومکور الدهور و مکررها و مورد الامور و مصدرها، عم سماحه و کمل رکامه وهمل ، و طواع السؤال و الامل و اوسع الرمل و ارمل ، احمده حمدا " ممدودا " و اوحده کما وحه الاواه ، و هوالله لاله للامم سواه و لا صاعد لما عدله وسواه ارسل محمدا " علما للاسلام و اماما للحکام و مسدد للرعاع و معطل احکام ود و سواع، اعلم و علم و حکم و احکم ، اصل الاصول و مهد، واکدالموعود و اوعده، اوصل الله له الاکرام و اودع روحه السلام ، و رحم آله واهله الکرام ، ما دمع رایل و ملح دال و طلع هلال و سمع اهلال . اعملوا رعاکم الله اصلح الاعمال و اسلكوا مسالك الحلال ، و اطرحوا الحرام و دعوه واسمعواالله وعوه و صلوا لارحام وراعوها و عاصوا الاهوا و اردعوها و صاهرواهل الصلاح والورع، و صارموا رهط اللهو والطمع ، و مصاهرکم اطهرا لحرارمولداو اسراهم سوددا واحلاهم موردا " وها، هو امکم و حل حرمکم ممسکاعروسکم المکرمه و ماهر الهاکما مهر رسول الله (ص) ام سلمه و هو اکرم صهر اودع الاولاد و ملک ما اراد، و ماسها مملکه ولاوهم ، ولاوکس صلاحه ولاوصم ، اسال الله لکم احقاد وصاله و دوام اسعاده والههم کلا

اصلاح حاله والاعداد لمآله و معاده وله الحمد السرمد والمدح لرسوله احمد (ص) ترجمه : حمد و ثنا خداوندی را که اهل حمد بوده و جایگاه آن مختص اومیباشد و برترین و شیرین ترین و سریع ترین و گسترده ترین و پاک ترین وبالترین و گرامی ترین و سزاوارترین حمدها بر ذات او باد .سپاس خداوندی را که پادشاهی است مورد ستایش و مالکی است بسیار مهربان و با محبت هر مولودی را صورت می بخشد و هر طرد شده ای را ملجا و پناهگاه است. گستراننده دشت ها و صحراها و برپا کننده کوه ها و بلندی هاست ، فروفرستنده باران ها و آسان کننده مشکلات و نیازها است ، عالم و دانا به همه اسرار و درهم کوبنده و نابودکننده همه پاداش ها است . روزگاران را به سرانجام رسانده و آنان را مجددا" به عرصه وجود می آورد و مرجع و مصدر همه امور اوست جود و عطایش همه چیز را در برگرفته جز ابر بخشش او باکمال ریزش ، همگان را فرا گرفته است ، خواسته ها و امیدهای بندگان را برآورده نموده و به ریگزاران افزونی و توسعه بخشیده است . حمد و ستایش می کنم او را حمد و ستایشی بی انتها و یگانه اش می شمارم همان گونه که بنده دعاکننده گریان او را یگانه می شمارد و اوست خداوندی که امته را خدایی جز او نیست و کسی نیست که آنچه را که او برپا و تنظیم کرده در هم فرو ریزد او محمد (ص) را پرچم هدایت و نشانه اسلام و امام حکمرانان و استوارکننده پیشوایان و تعطیل کننده احکام بت هایی چون ود و سواع قرارداد، او (پیامبر) به بندگان خدا حقایق را اعلام نموده و به آنان تعلیم داد و در میان آنان حکم رانده و امور را استحکام بخشید و اصول اساسی را پایه گذاری کرده و آنها را ترویج نمود و بر قیامت تاکید بسیار داشت و آنان را از آن بیمناک ساخت . خداوند آن حضرت را از اکرام خویش بهره مند سازد و به روانش درود فرستد و به آل و اهل بیت بزرگوارش رحمت عنایت فرماید تا مادامی که دندان نهانی در دهان می درخشد و گرگ می درد و ماه طلوع می کند و بانگ لاله الا الله به گوش می رسد .خداوند شما را حفظ نماید، بهترین اعمال را انجام دهید و به راه هایی روید که حلال است و راه های حرام را ترک گفته و از آن دست بردارید .فرمان خداوند را گوش داده و آن را به خاطر بسپارید و باقوام و خویشاوندان پیوند و ارتباط داشته و حقوقشان را مراعات نمایید باهواها و خواهش های نفسانی مخالفت نموده و خویشان را از آنها حفظ کنید.با اهل درستی و تقوا وصلت و ازدواج نمایید و خود را از قومی که سرگرم دنیا و طمع دنیوی اند جدا سازید .این کسی که اکنون داماد شما گشته و باشما پیوند نموده ، پاک زاده ترین آزادگان و شریف ترین آنان بوده و از بهترین روش در میان آنان برخوردار می باشد .او اینک به سوی شما آمده و به حریم شما وارد گشته در حالی که عروس بزرگوار شما را گرفته و مهریه او را همان مقدار قرار داده که رسول خدا آن را برای همسرش ام سلمه قرار داده است . او (رسول خدا) بهترین دامادی بود که فرزندان را به ودیعه نهاد و آنچه را که خواست به دست آورد و در مورد همسرش غفلت نورزید و دچار اندیشه نادرست

نگشت و در مصلحت او کوتاهی ننمود و بر او عیب و ایراد نگرفت. از خداوند برای شما بهترین نعمت ها و رحمت هایش را درخواست می کنم و از او می خواهم دایماً " شما را به سعادت رهنمون گرداند و به همگان اصلاح حال و آماده کردن توشه آخرت عنایت فرماید. حمد بی پایان خاص ذات اوست و مدح و ثنا ویژه رسول او احمد است

وصیت نا نوشته پیامبر خدا (ص)

همچنان که بارها شنیده ایم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در اواخر عمر مبارکشان در حالی که گروهی از اصحاب در کنار بستر آن حضرت حضور داشتند؛ دستور دادند تا ابزار نوشتن حاضر کنند تا حضرت وصیت و سفارشی را برایشان بنویسند تا با عمل بدان ، هیچگاه گمراه نشوند. اما عمر این خطاب ، خلیفه دوم اظهار داشت : « قد غلب علیه الوجل و ان النبی لیهجر ، حسبنا کتاب الله » یعنی درد بر پیامبر خدا غلبه نموده و او از شدت درد و بیماری هذیان می گوید و قرآن ، کتاب خدا ما را بس است ! افراد حاضر در این جلسه اختلاف کردند و برخی با خلیفه دوم هم نوا شده و برخی دیگر گفتند به امر پیامبر خدا عمل کنید . هنگامی که اختلاف شدت گرفت ، پیامبر خدا فرمودند : « قوموا عنی ، ولا ینبغی عندی التنازع » یعنی از نزد من برخیزید و بیرون روید و نزاع و مشاجره نزد من سزاوار نیست . پس از این جریان و پس از رحلت جانسوز آن حضرت ، عبدالله ابن عباس بارها می گریست و می گفت : «الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله (ص) و بین کتابه » یعنی مصیبت تمام مصیبت، هنگامی رخ داد که مانع نوشتن سفارش پیامبر خدا (ص) شدند.

هر چند بسیاری از علمای اهل سنت در کتب حدیث خود ، عبارت خلیفه دوم را نقل به معنی نموده و نوشته اند که عمر ابن خطاب گفت : درد بر پیامبر غلبه کرده است و یا نوشته اند که آن جمع حاضر ، چنین گفتند و یا نوشته اند که عمر ، عبارتی را گفت که مفهوم آن غلبه درد بر پیامبر بود ، و به این صورت خواسته اند از شدت این بی شرمی و بی احترامی نسبت به ساحت مقدس پیامبر اکرم (ص) بکاهند؛ اما برخی دیگر از علمای اهل سنت مانند امام غزالی در کتاب « سر العالمین » در مقاله چهارم و نیز سبط ابن جوزی در کتاب تذکره صفحه ۳۶ نوشته اند که عمر ابن خطاب با اشاره به آنحضرت ، گفت : « دعوا الرجل فانه لیهجر ، حسبنا کتاب الله » یعنی این مرد (پیامبر خدا) را رها کنید و به حرف او توجه نکنید ، او هذیان می گوید و کتاب خدا برای ما کافی است ! همچنین احمد ابن حنبل در کتاب مسند جلد ۳ صفحه ۳۴۶ از جابر ابن عبدالله نقل کرده است که پیامبر خدا هنگام رحلتشان کاغذ درخواست نمودند تا وصیتی را بنویسند و بس از آن حضرت گمراه نشوند اما عمر ابن خطاب مخالفت کرد و آن حضرت از نوشتن آن امتناع کردند.

این جریان ، از جمله اجتهاد هایی است که در تاریخ اسلام در برابر نص و تصریح قرار گرفته است و مرحوم سید عبد الحسین شرف الدین عاملی (قدس سره الشریف) در اواخر عمر با برکت خود ، کتاب «النص و الجتهاد » را نوشتند که به نام « اجتهاد در برابر نص » به زبان فارسی نیز ترجمه شده است ؛ و در آن کتاب از جمله این جریان تلخ را به تفصیل توضیح داده اند.

جای بسی تعجب است که هنگام وفات خلیفه اول ، ابو بکر ابن ابی قحافه ، وی در حال احتضار بود و وصیت نامه خود را دیکته می نمود و خلیفه سوم ، عثمان ابن عفان می نوشت . هنگامی که گفت : اما بعد ، از هوش رفت و ادامه آن را عثمان ، به این صورت نوشت : اما بعد ، من عمر را به عنوان جانشین خود بر شما انتخاب نمودم ، از او اطاعت و پیروی کنید . و در این مورد خلیفه دوم نگفت که این مرد هذیان می گوید !!

وآسمان چهل روز گریست

ابوذر غفاری از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روایت می کند که آن جناب فرمود «زمین در مرگ مؤمن تا چهل صباح گریان است» و زرارۀ بن اعین شیبانی(ره) که از اکابر فقهای شیعه و محدثان با عظمت امامیه است از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود « آسمان برای امام حسین علیه السلام چهل روز گریه کرد و علامت این گریه آن بود که در این مدت هنگام صبح آسمان خون آلود می شد، و زمین نیز چهل روز گریه کرد و آفتاب هم چهل روز که علامت آن طوفانهای سیاه و کسوف و سرخی در زمین و آسمان بود» و نیز فرمود «ملائکه نیز چهل روز بر آن حضرت گریستند و زنان بنی هاشم خضاب نکردند و روغن بر سر نکشیدند و چشمها را سرمه نزدند، تا آنگاه که سر عبیداء.. . بن زیاد را برای ما آوردند، و ما همواره با چشم گریان هستیم و مصیبت حضرت امام حسین علیه السلام را فراموش نمی کنیم». و این چنین است که شیعیان تا اربعین آن حضرت از شادی و خوشنودی و سرور خودداری می کنند. حتی در غیر مسلمانان نیز این عادت در مورد درگذشتگانشان مراعات می شود بخصوص که از بزرگان آن قوم باشد. حال چه رسد به شخصیتی چون حسین علیه السلام که آثار عملی و نتایج قدمی در راه رفاه و آسایش دینی و دنیوی انسانها داشته و در اصلاح جامعه از جان گذشتگی نشان داده و نهضتی بر علیه ظلم و ستم و برای از میان بردن ظالمان و ستمکاران روزگار برپا کرده باشد که در اثر آن اسلام و قرآن را زنده نگاه داشته و دین الهی را از دستخوش دشمنان سرسخت آن نجات داده و زحمات خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله وسلم را نگذاشته تا به هدر رود و بازیچه بنی امیه - این شجره ملعونه - گردد و با خون خود درخت توحید را سیراب نموده و اجازه نداده تا در نتیجه ظلم و جور و بی دینی و اشاعه فحشا و منکر بنی امیه خشک شود و خون دل خویش

را در راه خدا بذل کرده تا مردم را از حیرت ضلالت و گمراهی در اثر تسلط بنی‌امیه و اشغال مقام خلافت الهیه از سوی آنان پیش آمده بود برهاند. و اگر آن نهضت مقدس نبود، از اسلام به غیر از اسلام اموی و از دین بجز دین یزیدی و دین تشریفاتی و ساخته بنی‌امیه چیزی باقی نمانده بود.

و شیعه همیشه و در تمامی روزهای سوگواری حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و از آن جمله روز اربعین آن حضرت، در تظاهر به زیارت و اقامه ماتم و عزاداری کوتاهی نکرده و نباید بکنند و از اینجاست که امام حسن عسکری علیه‌السلام زیارت اربعین را از علایم ایمان شمرده. آری، تنها زیارت اربعین سیدالشهداء علیه‌السلام است که مؤمن خالص را از دیگران تمیز می‌دهد، و دوستان اهل بیت علیهم‌السلام را از غیر آنان جدا می‌کند. و مؤمن واقعی کسی است که نگذارد آثار هضت حسین علیه‌السلام فراموش شود و در قدردانی و شرکت در هدف آن حضرت کوتاهی نورزد. پیروان و دوستان امام حسین علیه‌السلام امیدوارند تا از این طریق مشمول این حدیث نبوی شوند که جابر بن عبدالله انصاری - از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و نخستین زائر قبر حضرت ابی‌عبدالله در اولین اربعین سیدالشهداء - روایت کرده است: «کسی که قومی را دوست دارد با آنها محشور می‌شود و کسی که عمل قومی را دوست دارد با ایشان شریک می‌باشد»

سیر و سیاحت عجیب

به خاطر دارم که شخصی بنام «صنیعی» از اهل اصفهان که ریاست اداره تلفن مشهد را نیز به عهده داشت، برای من حکایت کرد که:

«وقتی به درد پا مبتلا شدم و به ارشاد و به اتفاق دو تن از دوستانم به نامهای حسن روستائی و شاهزاده دولتشاهی به خدمت مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی رحمه الله علیه رفتم تا توجهی فرمایند و از آن درد خلاص گردم، چون به خانه او رفتم، دیدم که در اطاق گلی و بر روی تخت پوست و زیلویی نشسته است.

در دلم گذشت که شاید این مرد نیز با این ظواهر، تدلیس می‌کند. پس از شنیدن حاجتم، فرمود تا دو روز دیگر به خدمتش برسم.

روز موعود رسید و بنا به وعده آنجا رفتم ولیکن در دل من همچنان خلجانی بود. چون به خدمتش نشستم، نظر عمیقی در من افکند که ناگهان خود را در شهر اراک که مدتی محل سکونت بود، یافتم.

در آن وقت نیز پسر در آن شهر ساکن بود. یکسره به خانه او رفتیم، ولی به من گفتند: فرزند تو چندی است که از اینجا به جای دیگر منتقل شده است و نشانی محل جدید او را به من دادند. به سوی آن نشانی جدید راه افتادم و در راه با تنی چند از دوستان مصادف شدم که قرار گذاشتند همان شب به دیدن من بیایند.

چون به در منزل فرزندم رسیدم و در راه به صدا درآوردم، خادمه‌ی در را بگشود، چون خواستم که به درون بروم، ناگهان صدای مرحوم شیخ مرا به خود آورد، دیدم غرق غرق شده و خسته و کوفته‌ام.

آنگاه دستوری از دعا و دوا به من مرحمت فرمود، ولی پیوسته در اندیشه بودم که این چگونه سیر و سیاحتی بود که کردم؟ پس از چند روز، نامه‌ی گله آمیز از پسر رسید که چه شد به اراک و تا در خانه ما آمدی، ولی داخل نشده و بازگشتی و چرا با دوستانت که در راه، قرار ملاقات نهاده بودی، و شب به دیدار تو آمده بودند، تخلف وعده کردی؟ و در پایان آدرس منزل خود را، در همان محل داده بود که من در آن مکاشفه و سیاحت به آنجا رفته بودم. «

روایاتی در مورد نور کامل خدا امام عصر ارواحنا فداه

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرمایند: از نسل ماست آن کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند ۱
امام صادق علیه السلام می فرمایند: وقتی کارها به صاحب ولایت رسید خداوند بزرگ هر نقطه فرورفته‌ای از زمین را برای او مرتفع و هر نقطه مرتفعی را پایین می آورد آن چنان که تمام دنیا نزد او همانند کف دستش خواهد بود. کدامیک از شما اگر کف دستش مویی باشد آن را نمی بیند. ۲

در حدیثی امام صادق علیه السلام می فرمایند: هنگامی که قائم ما قیام کند خداوند آن چنان گوش و چشم شیعیان ما را تقویت می کند که میان آنها و قائم نامه رسان نخواهد بود با آنها سخن می گوید سخنش را می شنوند و او را می بینند در حالی که او در مکان خویش است ۳

امام صادق علیه السلام در حدیث دیگری می فرمایند: آگاه باشید قسم به خدا مهدی عدالت را وارد خانه‌ها می سازد هم چنان که سرما و گرما وارد خانه‌ها می شود ۴

امام باقر علیه السلام در روایتی می فرمایند: هنگامی که قائم ما قیام کند دستش را بر سر بندگان می گذارد و عقل‌های آنان را با آن کامل کرده و افکارشان را پرورش داده و تکمیل می کند ۵

امام باقر علیه السلام در روایتی می فرمایند: برای صاحب و سرور شما حضرت مهدی آن وسیله سرکش ذخیره شده است. راوی می گوید گفتم وسیله سرکش چیست؟ امام فرمود: ابری است که در آن غرش رعد و شدت صاعقه یا برق است او بر این وسیله سوار می شود آگاه باشید او به زودی بر ابرها سوار می شود به آسمان ها و زمین های هفتگانه صعود می کند ۶ امام صادق علیه السلام در روایتی می فرمایند: دانش بیست و هفت حرف است تمام آنچه پیامبران الهی برای مردم آوردند دو حرف بیش نبود و مردم تاکنون آن دو حرف را نشناخته اند ولی هنگامی که قائم ما قیام کند بیست و پنج حرف و شاخه دیگر را آشکار و درمیان مردم منتشر می سازد و دو حرف دیگر را به آن ضمیمه می کند تا بیست و هفت حرف کامل منتشر گردد ۷

در پایان بیانات بسیار زیبایی از عارف بزرگ حاج شیخ حسنعلی نجابت شیرازی از تلامیذ عارف بی بدیل حاج سید میرزا علی آقا قاضی در مورد گل سرسبد عالم هستی حضرت ولی الله الاعظم حجة بن الحسن العسکری ارواحنا لتراب مقدمه الفداء می آوریم حضرات (معصومین) از نظر اهمیت و قرب اول مخلوق خدا هستند و غایت خلقتند از حیث اینکه هر کمالی که در بشر پیدا میشود و شده جزئی از معارف حضرات می باشد و علت غایی نیز به تشریف فرمایی حضرت ولی عصر ارواحنا فداه بسیار واضح می شود زیرا وحدانیت خداوند از تمام معصومین ما ظاهر گردیده لکن افراد معدودی سعادت آن را یافتند که به دست تربیت آنها تربیت شدند ولی حضرت بقیه الله العظمی مختصصند از این جهت که اگر تمام بشر به ایشان مراجعه نمایند و ظهور وحدانیت خداوند را از ایشان مطالبه نمایند به قدرت کامله ای که علما و شهودا و ذوقا نصیب ایشان می باشد همه به نحو اتم (تمام) در این نعمت عظمی مستفیض و محضوظ و مستفید می شوند چون ایشان سر قطعی خداوند می باشند پس سر خدا به غیر خدا دلالتی ندارد.

خدای خوبم

اگر تو نبودی چه همدمی چه همرازی چه دوستی؟

چه خوب تو را در وجود خویش ساخته ایم!

و چه راحت می تونیم باهات درد و دل کنیم!

چه راحت نقاب ها را مقابل تو کنار می زنیم!

چه آسان بغضمان را جلوی تو وا می کنیم!

چه زیباست در مقابلت به سجده می رویم!

چه زیباست همیشه باهامون باشی و کمکمون کنی

از خدا خواستم تا دردهایم را از من بگیرد

خدا گفت: نه!

رها کردن کار توست ، تو باید از آنها دست بکشی

از خدا خواستم تا شکیبایی ام بخشد

خدا گفت : نه !

شکیبایی زاده رنج و سختی است

شکیبایی بخشیدنی نیست ، به دست آوردنی است

از خدا خواستم تا خوشی و سعادتم بخشد

خدا گفت: نه !

من به تو نعمت و برکت دادم ، حال با توست که سعادت را فراچنگ آوری

از خدا خواستم تا از رنج هایم بکاهد

خدا گفت : نه !

رنج و سختی ، تو را از دنیا دورتر و دورتر ، و به من نزدیکتر و نزدیکتر میکند

از خدا خواستم تا روحم را تعالی بخشد

خدا گفت : نه !

بایسته آن است که تو خود سر بر آوری و ببالی

اما من تو را هرس خواهم کرد تا سودمند و پرثمر شوی

من هر چیزی را که به گمانم در زندگی لذت می آفریند

از خدا خواستم و باز گفت : نه !

تا اینکه از خدا خواستم یاریم دهد تا دیگران را دوست بدارم ،

همانگونه که آنها مرا دوست دارند

و خدا گفت : آه ، سرانجام چیزی خواستی تا من اجابت کنم !

زیارت ائمه بقیع (علیهم السلام)

الْسَّلَامُ عَلَیْكُمْ اَئِمَّةَ الْهُدَى، اَلْسَّلَامُ عَلَیْكُمْ اَهْلَ التَّقْوَى، اَلْسَّلَامُ عَلَیْكُمْ اَیُّهَا الْحُجَّجُ عَلٰی اَهْلِ الدُّنْیَا، اَلْسَّلَامُ عَلَیْكُمْ اَیُّهَا الْقَوَامُ
فِی الْبَرِیَّةِ بِالْقِسْطِ، اَلْسَّلَامُ عَلَیْكُمْ اَهْلَ الصَّفْوَةِ، اَلْسَّلَامُ عَلَیْكُمْ اَلْ رَسُوْلِ اللهِ، اَلْسَّلَامُ عَلَیْكُمْ اَهْلَ النَّجْوَى، اَشْهَدُ اَنَّكُمْ قَدْ بَلَّغْتُمْ
وَنَصَحْتُمْ وَصَبَرْتُمْ فِی ذَاتِ اللهِ، وَكُذِّبْتُمْ وَاُسِیءَ اِلَیْكُمْ فَغَفَرْتُمْ، وَاَشْهَدُ اَنَّكُمْ الْاَئِمَّةُ الرَّاشِدُونَ الْمُهْتَدُونَ، وَاَنْ طَاعَتَكُمْ مَفْرُوضَةٌ،
وَاَنْ قَوْلَكُمْ الصِّدْقُ، وَاَنَّكُمْ دَعَوْتُمْ فَلَمْ تُجَابُوا، وَاَمَرْتُمْ فَلَمْ تُطَاعُوا، وَاَنَّكُمْ دَعَايُمُ الدِّیْنِ وَاَرْكَانُ الْاَرْضِ، لَمْ تَزَالُوا بِعَيْنِ اللهِ
یَنْسَخُكُمْ مِنْ اَصْلَابِ كُلِّ مَطْهَرٍ، وَیَنْقُلُكُمْ مِنْ اَرْحَامِ الْمُطَهَّرَاتِ، لَمْ تُدَنَّسْكُمْ الْجَاهِلِیَّةُ الْجَهْلَاءُ، وَلَمْ تَشْرِكْ فِیْكُمْ فِتْنُ الْاَهْوَاءِ،
طَبَّئْتُمْ وَطَابَ مَبْتَكُمُ، مَنْ بِكُمْ عَلَيْنَا دِیَانُ الدِّیْنِ، فَجَعَلَكُمْ فِی بُیُوتِ اَذْنِ اللهِ اَنْ تُرْفَعَ وَیُذْكَرَ فِیْهَا اسْمُهُ، وَجَعَلَ صَلَوَاتَنَا عَلَیْكُمْ
رَحْمَةً لَنَا وَكَفَّارَةً لِذُنُوبِنَا، اِذْ اخْتَارَكُمْ اللهُ لَنَا، وَطَیَّبَ خَلْقَنَا بِمَا مِنْ عَلَيْنَا مِنْ وِلَايَتِكُمْ، وَكُنَّا عِنْدَهُ مُسَمِّیْنَ بِعِلْمِكُمْ، مُعْتَرِفِیْنَ
بِتَصَدِیْقِنَا اِیَّاكُمْ، وَهَذَا مَقَامٌ مِنْ اَسْرَفٍ وَاَخْطَا وَاَسْتَكَانَ وَاَقْرَبِمَا جَنَى وَرَجَى بِمَقَامِهِ الْخَلَاصِ، وَاَنْ یَسْتَنْقِذَهُ بِكُمْ مُسْتَنْقِذُ الْهَلْكِ
مِنْ الرَّدَى، فَكُونُوا لِي شُفَعَاءَ فَقَدْ وَقَدْتُ اِلَیْكُمْ اِذْ رَغِبَ عَنْكُمْ اَهْلُ الدُّنْیَا وَاَتَّخَذُوا اَیَاتِ اللهِ هُزُوًا وَاَسْتَكْبَرُوا عَنْهَا، يَا مَنْ هُوَ
قَائِمٌ لَا یَسْهُوُ وَدَائِمٌ لَا یَلْهُوُ وَمَحِیْطٌ بِكُلِّ شَیْءٍ، لَكَ الْمَنْ بِمَا وَقَفْتَنِي وَعَرَفْتَنِي بِمَا اَقَمْتَنِي عَلَیْهِ، اِذْ صَدَّ عَنْهُ عِبَادُكَ وَجَهِلُوا
مَعْرِفَتَهُ وَاَسْتَخَفُّوْا بِحَقِّهِ وَمَالُوا اِلَى سِوَاهُ، فَكَانَتْ الْمِنَّةُ مِنْكَ عَلَیَّ مَعَ اَقْوَامٍ خَصَصْتَهُمْ بِمَا خَصَصْتَنِي بِهِ، فَلَكَ الْحَمْدُ اِذْ كُنْتُ
عِنْدَكَ فِی مَقَامِي هَذَا مَذْكُورًا مَكْتُوبًا فَلَا تَحْرِمْنِي مَا رَجَوْتُ، وَلَا تُخَيِّبْنِي فِیْمَا دَعَوْتُ، بِحُرْمَةِ مُحَمَّدٍ وَ اِلِهِ الطَّاهِرِیْنَ وَصَلَّى
اللهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ. (۱)

پس از آن برای خود دعا کن و بعد برای هر امام دو رکعت نماز زیارت بخوان (جهت حفظ قداست ائمه بقیع(علیهم السلام)

زائران عزیز نماز زیارت را در مسجد النبی(صلی الله علیه وآله) بخوانند و از خواندن نماز در قبرستان بقیع پرهیز کنند).